

چرا زن‌ها نمیتوانند

عشق خود را بروز دهند؟

در نود درصد از بانوان سرد مزاجی يك ناراحتی روانی بوده
قابل علاج است

کسی نمیداند که چرا دونفر عاشق یکدیگر میشوند و یا در عشق پایدار میمانند. آیا برای اینست که از کار کردن با هم لذت میبرند؟ آیا هر دوی آنها چیز واحدی را در زندگی میخواهند؟ آیا هر يك دیگری را دوست داشتنی می‌پندارد؟ ممکن است همه اینها درست باشد ولی هیچک از آنها موجب تشدید یا بقای عشق نمیگردد. بجز يك مطلب: يك زن و مرد علاوه بر اینها میخواهند از نظر جسمی نیز ارضا شوند. وقتی زنی در آغوش شوهرش احساس خشنودی نکند هر چند زندگی آنها مرفه و آسوده باشد ولی باز روح هیچکدام را سیراب نمیکند.

طریقه‌ای وجود ندارد که دریابیم چه بسیار زناشوئیها در نتیجه «سرد مزاجی» از هم پاشیده است. شاید يك سوم یا نصف و یا سه چهارم از طلاقها از این علت سرچشمه گرفته باشد. آنچه مهم است عده موارد نیست بلکه مسأله‌ای است که موجب عدم رضایت میشود و مهمتر اینکه اصولاً نباید چنین مسأله‌ای وجود داشته باشد.

زن‌ها از نظر تأثیر پذیری و پاسخگوئی جنسی متفاوتند. ثابت شده است که حتی آنها که پی‌درپی بی‌تفاوتی و سردی نشان داده‌اند خیلی بیش از آنچه خود آنها بدانند قابلیت تأثر و تهییج شدن دارند. اکثر پزشکان عقیده دارند که نود درصد از سرد مزاجی‌ها علت روانی دارد. بسیاری

از بانوان سردمزاج اگر کمی بیشتر باحساسات آنها توجه شود میتواند در عشق بازی با همسر خویش بیشتر راحتی و خوشنودی بدست آورند.

غالباً هیچ چیز پیچیده تر از عقده های روحی ورنجش یا خشمهای سرکوفته در این قبیل زنها نیست که تأثیرپذیری و پاسخگوئی آنها را از بین میبرد. و همینکه طریقه خالی کرده عقده های خود را دریابند بزودی قابلیت فوق العاده ای برای احساس لذت در خود خواهند یافت.

بنظر همه ما معجزه آمیز میاید که زن و شوهری عمری را بدون اینکه بیکدیگر اخم کنند بسر برند. حتی در سازگارترین زناشوئیهها مواردی از رنجش و یا اختلاف سلیقه وجود دارد.

يك پزشك بیماریهای زنان در نیویورک میگفت که روزی بانوی جوانی که چند ماهی از ازدواج او میگذشت با يك نوع ترس بی اساس نزد او آمده و اظهار داشته است که «ماه غسل آنها بسیار لذت بخش بوده و با اینکه عملاً در باره همه چیز توافق داشته اند ولی بعداً نتوانسته اند در کنار هم احساس خوشبختی نمایند. بخصوص در چند هفته اخیر در هنگام عشق بازی هیچگونه احساسی نمیکرده است، دلیل آن چیست؟ آیا او بشوهرش بی علاقه شده بود؟ ولی او تا این حد سطحی و کوتاه فکر نبود. حتماً باید يك علت فیزیکی دخالت داشته باشد.

پزشك مزبور چند سؤال ظاهراً بی منظور از او نمود: «آیا شما کار میکنید؟ با داشتن کار چگونه میتوانید بامور منزل رسیدگی نمائید؟ خرید و نظافت منزل را چه کسی انجام میدهد؟ آیا شوهرتان با شما هیچ کمک میکند؟» جوابهای این خانم جوان چنین بود: «من و شوهرم با هم خرید میکنیم. ظرفها را بکمک هم می شوئیم ولی البته من ترجیح میدهم که بنهایی این کار را انجام دهم. شوهرم يك مادر خیلی خشک و مقرراتی دارد و همیشه اصرار میورزد که کارها آنطور که مادرش میگوید انجام دهم. در نتیجه حالا من ظرفهارا خودم می شوئیم ولی همیشه احساس

میکم که او ناراضی است. چیزیکه بیشتر مرا عصبانی میکند اینستکه شوهرم هر کاری را آنطور که خودش فکر میکند انجام میدهد».

این خانم در ضمن اینکه صحبت میکرد پیش خود احساس مینمود که نسبت به عیب جوئی شوهرش بیش از اندازه عصبانی شده بود و این ناراحتی قوت گرفته عقده ای بوجود آورده بود زیرا او جرأت این را نمیدید که حتی نزد خود باین موضوع اعتراف نماید. وی از لحاظ جسمی سالم بود و در عشق او نسبت به شوهرش خللی پدید نیامده بود. تنها خشم سر کوفته و حبس شده او بود که پاسخگوئی و لذت خواهی متقابل او را نسبت بشوهرش منجمد ساخته بود.

بانوی دیگری که بر اثر همین «خشم سر کوفته» خیلی بیشتر از اولی سرد و بی احساس شده بود ماجرای خود را برای روانشناس مشاور خانوادگیش چنین تعریف میکرد: «شوهرم مردی خونگرم و با احساس و در کار خود خیلی موفق است. زندگی بسیار شیرینی داریم و من شوهرم را برآستی دوست دارم جز اینکه در مدت یکسال اخیر نمیتوانم از هم آغوشی او لذت ببرم. و شوهرم هر چه میکوشد موفق نمیشود علت آنرا دریابد و باین ترتیب زندگی ما طاقت فرسا شده است».

روانشناس مزبور سئوالات زیادی کرد تا بالاخره صحبت درباره «بچه» بمیان آمد. این خانم میگفت «آرزو میکنم بچه دار شوم ولی شوهرم مخالفت میکند و میگوید باید وضعمان بهتر شود و هر بار عذر تازه ای میآورد. من فکر میکنم که او نمیخواهد من بچه دار شوم و گاهی باین علت از او متنفر میشوم. بارها انجام این آرزو را از او خواسته ام ولی همیشه مرا از سر و می کند و من هم نمیتوانم تمام وقت اصرار کنم».

خیلی روشن است که وقتی زنی حس کند بخاطر آنچه هدف اساسی عشق بازی است دست بسر میشود بالاخره نسبت بخود عمل

عشق‌بازی احساس تنفر خواهد نمود. ولی این نیز مسلم است که مردی که سرگرم کار و فعالیت روزانه خود و کوشش در راه موفقیت است تا زمانیکه همسرش حقیقتی را برای او بازگو نکند نخواهد توانست حدس بزند که در مغز او چه میگذرد.

شناختن خشم درونی خود و اعتراف بآن و یافتن راهی برای بیان آن اولین قدمهای رهائی بخشیدن خود از چنگال این عقده روحی است. این دویانوی جوان که بکمک روانشناس توانسته بودند احساسات درونی خود را بازشناسند دیگر احساس ناراحتی و تب و تاب نمیکردند و در عوض همینکه توانستند بار خود را سبک سازند از همه ناراحتیهای جسمی نیز رهائی یافتند.

علل رنجشهای درونی یا خشم معمولاً باسانی تشخیص داده نمیشود. بسیاری از بانوان امروز حس میکنند که وظیفه مادری و همسری را بطور کامل انجام نمیدهند و میل دارند براستی همسران و مادران خوبی باشند. با وجود این از این فکر رنج میبرند که این وظیفه هم سنگین است و هم کافی نیست. با وجود کثرت کارهای روزانه و احتیاجات خانوادگی از نظر شوهرداری و بچه‌داری هنوز احساس میکنند که باید کار مفیدتری انجام دهند. جالب‌تر و بالاتر از همه اینکه بیشتر مورد قدردانی قرار گیرند.

همانطور که روزی بانوی جوانی بمن می‌گفت اشکال کار شوهر-داری اینست که زن نه هیچوقت مثل شوهرش ترفیع رتبه میگیرد و نه مانند بچه‌های مدرسه جایزه‌ای دریافت مینماید.

گاهی رنجشهایی که در زندگی روزمره پیش میاید بر اثر حالات ریشه‌دار روانی عقده میشود. بعضی از زنان درحالیکه بطور ناخودآگاه نسبت بهمه مردان سوءظن دارند وارد خانه شوهر میشوند.

ممکن است پدر یا برادر بدرفتاری داشته باشند و یا شاید قبلاً معشوقی داشته‌اند که نسبت با آنها رفتار ناهنجاری نموده است. اینها در آن هنگام که بکسی علاقمند میشوند و با او ازدواج میکنند همه تجربیات تلخ گذشته را فراموش میکنند تا وقتی که این احساسات در میان حالات شیرین زناشویی خودنمایی کنند و محیط گرم و لذت‌بخش زندگی را تیره و تار نمایند.

در بین بانوان کم نیستند همسرانیکه در عین حال که در کنار شوهر لذت میبرده و باو علاقمند و مورد علاقه او بوده‌اند ناگهان مانند چراغی که کلید آنرا پائین زده و خاموش کرده باشند به یکباره احساسات لذت‌بخش خود را نسبت باو از دست داده‌اند.

شاید این قبیل بانوان که احساسات خود را بر اثر رنجشهای نهفته و فراموش شده از دست داده‌اند به معالجه روانی و یا اندرز روانشناس نیازمند باشند.

اما اگر خانمی قدرت و صبر لازم برای کشف ناراحتیها و احساسات خود را داشته باشد میتواند بدون کمک دیگران این مشکلات را از میان بردارد.

ابتدا باید فکر کند که کدام خصلت پسندیده‌ایست که شوهرش فاقد آن است و بدانجهت مستوجب سرزنش مییاشد؟ در سالهای گذشته چه اتفاق بدی در زندگیش رخ داده که هنوز هم اجازه میدهد مثل خوره بجانش بیفتد؟

اگر بانوئی بتواند این پرسشها را از خود بنماید و بخصوص اگر بتواند خود را راضی کند که آنها را با شوهرش در میان گذارد شانس خیلی خوبی در دوباره زنده کردن احساسات خود و لذت بردن از وجود شوهرش خواهد داشت.

نوع دیگری از رنجش ممکن است بر اثر اینکه شوهر جای خود را بهمسرش واگذارد بوجود آید. مثلاً وقتی که کودکان بخواهند در يك گردش دسته جمعی شرکت کنند. یا وقتی میخواهند بسینما بروند. پدر بآنها بگوید که از مادرشان اجازه بگیرند. و یا اینکه حقوق خود را در اختیار همسرش بگذارد و خود نیز جیره خوار شود.

اینگونه روابط همیشه در عشق زناشویی ایجاد خلل مینماید. خشم بانوئیکه شوهرش او را وادار کند و یا باو اجازه دهد رهبری خانواده را غصب نماید عمیق ترین نوع خشم بوده بیش از هر چیز دیگر با احساسات عاشقانه او نسبت به شوهر لطمه میزند. اغلب خانها آرزومند داشتن يك شوهر باتسلط هستند. نه آنکه تحکم تهدید آمیز داشته باشد بلکه کسیکه قوی بوده بتوان بر او و بر تصمیمات او اعتماد نمود. در جائیکه شوهری موقعیت مردانگی خود را در زناشویی از چند جهت از دست دهد چگونه میتوان انتظار داشت که همسر او خالت و انعکاس زنانگی خود را از يك جهت حفظ نماید.

دکتر کاترین بیکن روانپزشک مشهور معتقد است که روابط عاشقانه خیلی از مردها و زنها بر اثر ترس آنها از نشان دادن احساسات خشم آمیزشان و در نتیجه مشکلات و فشارهای زندگی مدرن امروز پدید آمده است.

بعضی از شیرین ترین عشقبازيها يك نوع مبارزه ظریفی است که در آن طرفین میتوانند برنده شوند.

همه کس میتواند طریقه تشخیص رنجشهای خود را بیاموزد و راه مستقیمی برای بازگو کردن آنها بیابد. اگر زن بجای فشار دادن دندانهای خود و درد لرختن خشم خود رو بشوهر خود کند و صریحاً بگوید (بین - بین - من از اینکه بمن اجازه میدهی این کار را انجام دهم

عصبانی هستم) و اگر مرد بجای رفتار متقابل بگوید (من نخواهم گذاشت تو اینکار را بکنی . من مرد این خانواده هستم) آنوقت آن مبادله مقام که تحمل آن برای زن دردناک است بوجود نخواهد آمد .

البته این کار محتاج تمرین و در عین حال زیرکی است . ولی بزرگترین حقیقت در باره زنانیکه نتوانسته اند نسبت به عشق شوهر پاسخگوئی خود را حفظ کنند باین دلیل که خشمهای سرکوفته احساسات آنها را جامد ساخته اینست که هرگز برای پیروزی بر این مشکل بزرگ دیر نیست . زن و شوهرانیکه سالهای متمادی روزگاری را با یکدیگر بتلخی گذرانیده اند میتوانند در سنین سی - چهل و حتی پنجاه سالگی پس از طی سالها دوران زناشوئی سرد و بی روح بار دیگر مثل عاشق و معشوقی تازه بهم رسیده در کنار هم لذت ببرند و زندگانی بسیار شیرین و پر نشاطی را ادامه دهند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی